

جایگاه دیپلماسی عمومی در سیاست خاورمیانه‌ای امریکا؛ با تأکید بر دوران اوباما

علی آدمی*

مهدی یزدان‌پناه**، حسینعلی توتی***

چکیده

مقاله حاضر با طرح این سؤال که دیپلماسی عمومی در سیاست خاورمیانه‌ای امریکا با تأکید بر دوران ریاست جمهوری اوباما چه جایگاهی داشته است، این فرضیه را مطرح کرده است که دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی امریکا در قبال خاورمیانه همواره اهمیت خاصی داشته است؛ از آنجایی که میراث سیاست خارجی دولت بوش برای اوباما و جهت عمومی بسیار ضعیف ایالات متحده در میان مسلمانان و در خاورمیانه بود؛ اوباما یکی از ارکان راهبرد تغییر خود را احیای مدیریت نرم‌افزاری امریکا در منطقه خاورمیانه معرفی کرد. مثلاً در سیاست خاورمیانه‌ای اوباما در قبال بیداری اسلامی نیز، اگرچه هدف اصلی همان معرفی ارزش‌ها و ایده‌های امریکایی است، اما با یک تغییر رویکردی این هدف نه از طریق جنگ ایده‌های دوران جرج بوش، بلکه بر پایه منطق چندجانبه‌گرایی نمادین با تأکید بر تأمین منافع، مدعی ترویج ارزش‌هایی نظیر دموکراسی و خواسته‌های مردمی است.

کلیدواژه‌ها: دیپلماسی عمومی، قدرت نرم، باراک اوباما، خاورمیانه، بیداری اسلامی.

* استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی aliadami2002@yahoo.com

** کارشناس ارشد روابط بین‌الملل (نویسنده مسئول) Mehdi_yazdanpanah@yahoo.com

*** کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران h.tooti@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۹/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۱۸

۱. مقدمه

در نگاهی کلی، سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه خواهان مشروعیت‌بخشیدن به هنجارهای لیبرال و اعتباربخشیدن به نهادها و ساختارهای مبتنی بر ارزش‌های لیبرالیسم اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی است. این فرایند نیازمند زمانی طولانی است و به همین دلیل باید انتظار داشت حضور آمریکا در منطقه طولانی باشد؛ علاوه بر این آمریکا برای جامه عمل پوشاندن به چنین اهدافی که در راستای برنامه‌های امپریالیستی‌اش است از راهکارهای گوناگونی استفاده می‌کند که همه آن‌ها بر مبنای دیپلماسی عمومی پایه‌گذاری شده است. به طوری که دیپلماسی عمومی آمریکا در قبال جهان اسلام شامل ۱۱ پروژه اصلی است که بودجه آن بالغ بر ۴۰۰ میلیون دلار است. از مجموع این پروژه‌ها، پنج پروژه رسانه‌ای و تبلیغاتی است. سه پروژه مبادلات و ارتباطات بین‌المللی را شامل می‌شود که برخی از این تلاش‌ها موفقیت‌آمیز بوده است و برخی هم شکست خورده است. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بار دیگر موضوع ارتباط افکار عمومی و سیاست خارجی در قالب دیپلماسی عمومی به شدت مورد توجه حاکمان ایالات متحده قرار گرفت. این حوادث باعث شد که یک بار دیگر تحلیل‌گران و کارشناسان بر نقش غیر قابل انکار دیپلماسی عمومی در مناسبات بین‌المللی تأکید کنند.

بر همین اساس دیپلماسی عمومی آمریکا با اعراب و مسلمانان خاورمیانه به‌خصوص از زمان وقوع بیداری اسلامی در سطوح دولتی و مردمی با تنش‌هایی مواجه شده است، به گونه‌ای که برخی دولت‌ها و گروه‌های شبه‌ملی منطقه آشکارا با ایالات متحده دشمنی دارند، با سیاست‌های آن در طیفی گسترده مخالفت می‌کنند و به دنبال آسیب‌رساندن به منافع آن در منطقه و جهان‌اند. دولت‌های دوست آمریکا نیز به دنبال انقلاب‌های مردم منطقه سرنگون شدند و این کشور برای حفظ منافع خود با چالش‌های اساسی در خاورمیانه روبه‌رو شده است. دیپلماسی عمومی اینک به عنوان ضلع سوم استراتژی سه‌گانه آمریکا در تهاجم علیه تروریسم و مدیریت بیداری اسلامی ظاهر شده است.

بنابراین، پژوهش پیش رو با هدف واکاوی سیاست دیپلماسی عمومی ایالات متحده در منطقه خاورمیانه در دوران اوباما به نگارش درآمده است. به این منظور، مقاله از سه بخش تشکیل شده است. در بخش نخست، قدرت نرم به عنوان چهارچوب نظری پژوهش بررسی می‌شود؛ بخش دوم مقاله به جایگاه دیپلماسی عمومی در ساختار سیاست خارجی ایالات متحده با تأکید بر مقطع بعد از ۱۱ سپتامبر اختصاص داده شده است؛ در

بخش سوم و اصلی پژوهش به جایگاه دیپلماسی عمومی باراک اوباما در منطقه خاورمیانه با تأکید بر بیداری اسلامی، بررسی موردی مصر ارزیابی شده است. در پایان نیز نتیجه پژوهش ارائه شده است.

۲. چهارچوب نظری

از آنجایی که رهیافت «قدرت نرم با تأکید بر دیپلماسی عمومی» توضیح و تبیین جامع‌تر، مناسب‌تر و قابل دسترسی‌تری را از شرایط نظام بین‌الملل و فضایی که در مقاله بررسی می‌شود، ارائه می‌دهد، این رهیافت در این مقاله به منزله چهارچوب نظری در این پژوهش انتخاب شده است. در این پژوهش سعی می‌شود با استفاده از این چهارچوب نظری به بررسی بهتر دیپلماسی عمومی آمریکا در قبال منطقه خاورمیانه پرداخته شود. بر این اساس، قدرت نرم فقط «به دلیل مقبولیتی گذرا اهمیت ندارد؛ بلکه ابزاری است برای رسیدن به نتایجی که آمریکا خواستار آن است» (Nye, 2004: 3). سیاست‌مداران امریکایی با اعتقاد به متمایزنگاری امریکایی به این نکته اشاره می‌کنند که برتری اخلاقی، خاستگاه‌های منحصر به فرد و دموکراتیک، سازمان اجتماعی، میراث فرهنگی و مذهبی و ارزش‌های آمریکا، سیاست‌های آمریکا را مشروعیت می‌بخشند. از این رو، آمریکا مانند مدینه فاضله در مقایسه با دیگر کشورها و قدرت‌های جهان، در موقعیت اخلاقی بالاتری قرار داده شده است و خود را موظف به گستراندن سبک امریکایی اندیشه، افکار، و ارزش‌های دموکراتیک و نظام سیاسی در جهان می‌داند (DeFleur, 2003: 108).

در حالی که ایالات متحده برنامه‌های بلندمدتی را برای تغییر سیاست‌های فکری و فرهنگی منطقه خاورمیانه تدوین کرده و به کار بسته است. حادثه ۱۱ سپتامبر جایگاه نوینی به بحث نرم‌افزارگرایی در سیاست منطقه‌ای ایالات متحده بخشید و بر اساس آن مهندسی ساختاری جوامع خاورمیانه‌ای در ابعاد فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی در دستور کار راهبردی‌پردازان امریکایی قرار گرفت؛ اما با ازدست‌دادن مشروعیت ایالات متحده در منطقه که از دکتورین بوش ناشی می‌شد، آمریکا خسارات زیادی را متحمل شد. جنگ در عراق و افغانستان و رسوایی در گوانتانامو و ابوغریب و نقض حقوق بشر از طرف دولت اسرائیل و حمایت از دولت‌های استبدادی در جهان عرب، قدرت نرم آمریکا را تضعیف کرد. لذا با توجه به تجربه‌های گذشته، وزارت خارجه آمریکا در دوران اوباما توجه فراوانی به دیپلماسی عمومی نشان داد. همچنین در مواجهه با چالش‌هایی که در منطقه خاورمیانه

برای باراک اوباما ایجاد شده است، موضوع استفاده از مؤلفه‌های نرم‌افزاری ایالات متحده و دیپلماسی عمومی به تفصیل مورد بحث اندیشمندان و سیاست‌مداران این کشور قرار گرفت. در واقع، تبیین موضوع قدرت نرم از سوی محافل علمی و سیاسی ایالات متحده را باید پاسخی به تهدیدها و خطرهای امنیتی آمریکا در حوزه‌های جغرافیایی مختلف از جمله خاورمیانه دانست.

۳. جایگاه دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی آمریکا

وزارت خارجه آمریکا دیپلماسی عمومی را به عنوان «برنامه‌هایی که با هدف ارائه اطلاعات و تأثیرگذاری مثبت بر افکار عمومی کشورهای خارجی اجرا می‌شوند و از سوی دولت حمایت می‌شوند» تعریف کرده است (www.rand.org). بنابراین، هدف اصلی ایالات متحده از دیپلماسی عمومی تأمین منافع ملی این کشور به وسیله تثبیت قدرت نرم است تا از این طریق بتواند حمایت و احترام سایر کشورها را به دست آورد. بر اساس این تعاریف و اهداف، شاخص‌های دیپلماسی عمومی در مفهوم امریکایی خود، شامل دو گونه دیپلماسی فرهنگی (رویکردهای فرهنگی سیاست خارجی) و ارتباطی می‌شود و به کاربرد ابزارهای بین‌فرهنگی و ارتباطات بین‌المللی و سیاست خارجی اشاره دارد (عطایی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۹۴).

در یک صورت‌بندی کلی شاخص‌های دیپلماسی عمومی آمریکا در چهار حوزه تقسیم‌بندی می‌شود:

۱. ارتباطات؛
 ۲. برنامه‌های آموزش و تبادل (قلب دیپلماسی عمومی)؛
 ۳. اعمال دیپلماسی عمومی (از قبیل آموزش و پرورش، توسعه اقتصادی و بهداشتی که در زندگی مردم تأثیرگذار است)؛
 ۴. رادیو و تلویزیون بین‌المللی.
- فعالیت‌های اشاره شده در بالا به وسیله اختیارات و قوانین مصوب ایالات متحده در زمینه دیپلماسی عمومی پیگیری می‌شوند، این قوانین به قرار زیرند:

۱. قانون تبادل اطلاعات آموزشی، مصوب ۱۹۴۸
۲. قانون اختیارات بنیادی وزارت خارجه، مصوب ۱۹۵۶

۳. قانون تبادل آموزشی و فرهنگی متقابل، مصوب ۱۹۶۱

۴. قانون پخش برنامه‌های بین‌المللی ایالات متحده، مصوب ۱۹۹۴
(Nakamura and Weed, 2009: 4).

بر اساس این قوانین بسترهای لازم برای فعالیت سازمان‌ها و نهادهای ایالات متحده در امر دیپلماسی عمومی فراهم می‌شود. برخی از مهم‌ترین سازمان‌هایی که از این اختیارات قانونی بهره می‌گیرند و در اجرای دیپلماسی عمومی ایفای نقش می‌کنند به قرار زیرند:

۱,۳ آژانس اطلاعات ایالات متحده

این آژانس در سال ۱۹۵۳ توسط آیزنهاور تشکیل و به عنوان مجری اقدامات ایالات متحده در حوزه دیپلماسی عمومی انتخاب شد. هدف این آژانس تفاهم، تعامل، و نفوذ در افکار عمومی مردم جهان و همچنین گسترش گفت‌وگو بین امریکایی‌ها و نهادهای ایالات متحده و هم‌تایان خارجی آن‌ها در خارج از کشور برای ارتقای منافع ملی ایالات متحده بود. آژانس اطلاعات امریکا مسئول پخش برنامه‌های بین‌المللی همانند صدای امریکا و همه برنامه‌های تبادل فرهنگی و آموزشی همانند برنامه فولبرایت است (www.publicdiplomacy.wikia.com).

۲,۳ وزارت امور خارجه

۱۲ هدف راهبردی برای این وزارتخانه در سال ۲۰۰۴ ترسیم شده است که یازدهمین هدف «دیپلماسی عمومی و روابط عمومی» است که در قالب سه حوزه ۱. تبادلات فرهنگی و آموزشی، ۲. برنامه‌های اطلاعات بین‌المللی، و ۳. روابط عمومی اجرا شده است.

۳,۳ بنیاد وقف ملی برای دموکراسی

بنیاد وقف ملی برای دموکراسی به موجب قانونی توسط کنگره در سال ۱۹۸۳ به منزله یکی از ابزارهای متعدد امریکا برای آنچه آن را ترویج دموکراسی در جهان می‌خوانند، تأسیس شد. این قانون همچنین تصویب بودجه توسط کنگره را برای حمایت از رشد نهادهای دموکراتیک در خارج، از طریق آژانس اطلاعاتی امریکا، آژانس امریکا برای توسعه بین‌الملل و وزارت خارجه مجاز دانست.

۴,۳ تبادل اتباع کشورها در قالب برنامه‌های غیردولتی و غیرانتفاعی

شناسایی مؤسسات آموزش علمی مناسب در جهان سوم و شناسایی نخبگان مطلوب، از جمله مأموریت‌های دولتی مؤسسات غیردولتی به‌ویژه مراکز وابسته به بنیادهای فورد، کارنگی، و راکفلر بود که این هدف با اختصاص میلیون‌ها دلار حمایت مالی صورت می‌گرفت. دانشکده‌های تازه‌تأسیس علوم اجتماعی در جهان سوم، تحت تأثیر مدل توسعه سرمایه‌داری غربی شکل گرفتند (Gerth and Shane, 2005: 30-33).

۵,۳ انتشارات و رسانه‌های الکترونیک

استراتژی نشر یکی از برنامه‌های دیپلماسی عمومی است. این استراتژی به تعامل جدی با ساکنان منطقه (جهان عرب و اسلام) پرداخته است و تلاش می‌کند که همه نیازمندی‌های آنان را شناسایی کند. موفقیت یا شکست این استراتژی (نشر کتاب و مجله) با محتوای آن‌ها رابطه مستقیم دارد.

۶,۳ کمیسیون مشورتی دیپلماسی عمومی

در سال ۱۹۴۸ کنگره آمریکا به منظور نظارت بر فعالیت‌های دیپلماسی عمومی این کشور، کمیسیون مشورتی را بنا نهاد که اعضای آن را رئیس جمهور منصوب می‌کرد. این کمیسیون در سال‌های ۱۹۷۷ و ۲۰۰۰ تجدید ساختار شد. در آخرین گزارش کمیسیون در ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۴ عملکرد دیپلماسی عمومی آمریکا را در قالب ارتباطات «کوتاه‌مدت و ارتباطات بلندمدت» ارزیابی کرده و تصریح داشته است که در چهارچوب برنامه‌های راهبردی، در قسمتی از گزارش کمیسیون آمده است که مدت‌های طولانی گفت‌وگوی میان فرهنگ‌ها بخش مهمی از دیپلماسی عمومی بوده و تردیدی نیست که این مرحله از زمان به گفت‌وگوهای میان فرهنگ‌ها و ادیان اهمیتی بیش از پیش داده است؛ به ویژه که هراس از نزاع میان فرهنگ‌های اسلامی و فرهنگ آمریکایی افزایش یافته است.

۷,۳ شورای امنیت ملی

این شورا مجموعه‌ای در دولت‌های گوناگون در دوره‌های گوناگون است و به همین علت با تغییر برنامه، مجریان، اعضا، و ساختارها مواجه بوده است و به این دلیل هرگز از ثبات و

استمرار برای طراحی، تعیین تیم ریاست جمهوری، اعضای کابینه، انتصاب مشاور، و امنیت ملی برخوردار نبوده است. این مجموعه در کاخ سفید شروع به فعالیت می‌کند و با اتمام دوره نیز عمر فعالیت‌ها و سیاست‌های آن به پایان می‌رسد.

۸.۳ شورای حکام پخش برنامه

شورای حکام پخش برنامه وظیفه انتقال پیام ایالات متحده آمریکا به سایر نقاط جهان را برعهده دارد. مأموریت آن ارتقای دموکراسی و آزادی و افزایش سطح درک ارزش‌های ایالات متحده از طریق پخش اخبار و اطلاعات دقیق از ایالات متحده است. این شورا همان‌طور که گفته شد پس از ادغام آژانس اطلاعات آمریکا در سال ۱۹۹۹ تشکیل شد و هیئت نظارت بر صدای آمریکا، رادیو اروپای آزاد، رادیو آسیای آزاد، خاورمیانه، دفتر پخش شبکه رادیو و تلویزیون کوبا، که همگی حدود ۶۰ زبان بین‌المللی را شامل می‌شود، را دربر می‌گیرد.

۴. مؤلفه‌های راهبرد قدرت نرم آمریکا در خاورمیانه

دستگاه دیپلماسی عمومی آمریکا با کنترل اطلاعات و با ابزارهایی همچون کمک مالی، جزوات و پوستره‌های تبلیغاتی، روزنامه، رادیو، تلویزیون، ماهواره، اینترنت، مجله، کتاب، فیلم، موسیقی، تبادل استاد و دانشجو، گسترش صنعت گردشگری، بهره‌گیری از قابلیت‌های مهاجران، فعالیت‌های آموزشی و نیز ورود جدی به مباحث مذهبی به‌مثابه مهم‌ترین عامل قدرت نرم خود را در خاورمیانه اعمال می‌کند. همچنین قدرت نرم آمریکا در سال‌های اخیر، بر نفوذ این کشور در اذهان مردم جهان از طریق اخبار و رسانه‌ها استوار بوده است؛ اما در عین حال، رسانه‌های آمریکایی از مدت‌ها پیش به دنبال راه‌هایی برای پیشبرد اهداف سیاسی سردمداران این کشور در خاورمیانه بوده‌اند (USIA, 2011).

می‌توان بیان کرد که بهترین ابزار برای تقویت قدرت نرم ایالات متحده در خاورمیانه، استفاده از رادیو و تلویزیون است که در عین حال، مشکل‌سازترین، دشوارترین و ظریف‌ترین آن‌ها نیز محسوب می‌شود. بر همین اساس، گرچه ایالات متحده سابقه‌ای طولانی در پخش برنامه‌های رادیویی دارد، پخش این برنامه‌ها برای متحدان راهبردی این کشور در منطقه بسیار دشوار است. آمریکا همچنین به منظور گسترش ارزش‌های غربی به

خاورمیانه، از مدت‌ها پیش راهبرد نفوذ فرهنگی و عقیدتی را در کشورهای منطقه به کار بسته است (درویش، ۱۳۸۳: ۱۴۸).

درواقع، تعقیب جدی برنامه‌های عقیدتی ایالات متحده از جمله القای لیبرالیسم و مسیحیت، همواره جزئی از اهداف آمریکا در خاورمیانه بوده است. بر همین اساس بود که این کشور در طی جنگ سرد، علاوه بر انتشار آثار ضد کمونیستی در خاورمیانه، تعداد زیادی کتاب و جزوه شامل مباحث عقیدتی در حوزه مذهب مسیحیت و مرام لیبرالیسم را روانه بازارها و کتابخانه‌های کشورهای منطقه کرد. به این منظور، سفارتخانه‌های آمریکا در منطقه، کتاب‌ها و مجلاتی را با موضوع تاریخ مذاهب، تاریخ معاصر غرب، فلسفه سیاسی و رمان به نام افراد منتشر می‌کردند که در آن‌ها هیچ اشاره‌ای به سفارت یا دولت در آمریکا نمی‌شد (USIA, 2011).

در حال حاضر به طرح تغییر متون آموزشی و درسی کشورهای اسلامی و عربی از جانب سیاست‌مداران امریکایی توجهی جدی شده است. بر این اساس، واشنگتن سعی دارد با تغییرات در متون آموزشی کشورهای خاورمیانه، نفرت افکار عمومی این منطقه را علیه سیاست‌های این کشور کاهش و درنهایت پایان دهد؛ زیرا ایالات متحده احساس می‌کند علت احساسات ضد غربی در کشورهای خاورمیانه در متون آموزشی این کشورها به‌ویژه در کانون‌های مذهبی و درسی نهفته است. دستگاه دیپلماسی آمریکا بنا دارد برای افزایش نفوذ این کشور در خاورمیانه با اقتدار و پویایی اسلام در منطقه مقابله کند و چهره‌های مؤثر اسلامی در منطقه را همراه با اماکن اسلامی تأثیرگذار در سرنوشت منطقه به تدریج از میان بردارد و در این جهت از ظرفیت‌های سیاسی خود در قالب ۱۵ سفارتخانه و ۲۳ رایزنی فرهنگی در ۱۵ کشور خاورمیانه استفاده می‌کند.

در همین راستا، هم‌اکنون هزاران دانشجو از کشورهای خاورمیانه در قالب برنامه‌های تبادل دانشجو در دانشگاه‌های ایالات متحده حضور دارند و بسیار بیش‌تر از این تعداد نیز در دانشگاه‌های امریکایی مستقر در قاهره، بیروت، دبی و دیگر شهرهای کشورهای منطقه تحصیل می‌کنند. نکته جالب توجه این است که بر اساس آمار ارائه‌شده دولت ایالات متحده، بیش از ۵۰٪ از رهبران ائتلاف علیه تروریسم را بعد از انفجارهای ۱۱ سپتامبر، افرادی تشکیل می‌دهند که زمانی در برنامه‌های تبادل دانشجو در ایالات متحده در آمریکا تحصیل کرده‌اند (Beers, 2002: 16).

بررسی نتایج نظرسنجی‌ها و پاسخ‌های گردشگران مسلمان و شهروندان خاورمیانه نشان

می‌دهد که بیشتر آن‌ها با ذهنیتی مثبت نسبت به زمانی که وارد امریکا شده بودند، آن‌جا را ترک می‌کنند که البته لزوماً به معنای موافقت آن‌ها با سیاست‌های دولت ایالات متحده نیست؛ اما به هر حال، تأثیر درخور ملاحظه‌ای بر تقویت قدرت نرم این کشور خواهد داشت که خود را در بلندمدت نشان خواهد داد. همچنین نهادهای مرتبط با سیاست‌های ایالات متحده در خاورمیانه بر این باورند که آن دسته از سیاست‌مداران و قانون‌گذاران عرب که تجربه روابط فردی با مردم امریکا را داشته‌اند، احساس بهتری به این کشور دارند که گرچه این تعداد اندک‌اند، اهمیت بسیاری دارند (Sharp, 2010: 3).

در مجموع، به‌رغم تمرکز قدرت نرم ایالات متحده در خاورمیانه، واقعیت این است که وضعیت و روند جاری در این منطقه مغایر منافع غرب و به‌ویژه امریکاست. در طی سال‌های اخیر وجهه و موقعیت غرب تنزل پیدا کرده است. جوامع خاورمیانه‌ای بر آن شدند تا از استقلال خود دفاع کنند و بنابراین به دخالت‌های خارجی در امور کشورهاشان بدبین‌اند؛ به طوری که می‌توان گفت اشتیاق مردم خاورمیانه برای استقلال واقعی، مهم‌ترین مانع در راه اعمال قدرت نرم ایالات متحده در خاورمیانه شناخته می‌شود.

۵. دیپلماسی عمومی امریکا پس از ۱۱ سپتامبر

پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بسیاری از درون و برون حکومت امریکا خواستار احیای دیپلماسی عمومی امریکا شدند. کارگزاران حکومت امریکا، شماری از اعضای کنگره، کارشناسان سیاست خارجی و دانشگاهیان، دیپلماسی عمومی را دوباره از طریق مقالات علمی، سرمقاله‌ها و مقالات مطبوعاتی خود برجسته کردند.

در این دوران نرم‌افزارگرایی امریکایی در بستر حمایت از اقتدارگرایی در خاورمیانه ظاهر شد و بنابراین جایگاه ویژه‌ای در راهبرد منطقه‌ای امریکا نداشت. هدف دیپلماسی عمومی امریکا به نوعی جنگ اطلاعاتی بود نه تعامل و ارتباطات با مردم جهان اسلام. نحوه برقراری ارتباط نیز همانند یک خیابان یک‌طرفه بود و به نوعی مسلمانان مورد آماج حملات اطلاعاتی و تبلیغاتی رسانه‌های امریکایی قرار گرفته بودند و فقط به عنوان مخاطبان منفعل در این میان عمل می‌کردند. بسیاری از منتقدان داخلی در امریکا معتقد بودند که رویکرد تهاجمی دیپلماسی عمومی امریکا غیرمؤثر و ناکارآمد بوده است. مقامات مجری دیپلماسی عمومی درک و شناختی کافی از مخاطبان خود نداشتند و جهان اسلام را به چشم یک توده یک‌پارچه و ثابت می‌نگریستند. از سوی دیگر تلاش‌های امریکا برای

پیشبرد ارزش‌ها و فرهنگ خود در جهان اسلام موجب نوعی بیداری میان مسلمانان شد و آن‌ها درصدد صیانت از ارزش‌ها و فرهنگ خود برآمدند (Zaharna, 2009 a: 3).

هرچند دولت بوش در پی رویدادهای ۱۱ سپتامبر، با این باور که اقدامات پیشین این کشور برای فراهم‌آوردن سیستمی امنیتی در خاورمیانه با شکست روبه‌رو شده است، به کاربرد زور در منطقه از نظر امنیتی برتری بخشید. نمونه بارز چنین رویکردی، یورش خودسرانه نیروهای این کشور و برخی از هم‌پیمانانش به عراق و راه‌انداختن جنگ سوم خلیج فارس بود. بدین‌سان، دوران پس از جنگ سوم خلیج فارس را می‌توان عصر حضور فزاینده نیروهای امریکایی در منطقه دانست. با وجود این، در مواجهه با چالش‌هایی که طی جریان مبارزه با تروریسم به‌ویژه در منطقه خاورمیانه برای نومحافظه‌کاران امریکایی ایجاد شده بود، موضوع استفاده از مؤلفه‌های نرم‌افزاری ایالات متحده و دیپلماسی عمومی به‌تفصیل مورد بحث اندیشمندان و سیاست‌مداران این کشور قرار گرفت (Gordon, 2002: 155-165).

درواقع، با وجود این‌که حادثه ۱۱ سپتامبر و حوادث مشابه، نقش و اهمیت دیپلماسی عمومی در سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده را بیش از هر زمان دیگری روشن ساخت؛ اما بوش و تیم سیاست خارجی‌اش با درک نادرستی که از دیپلماسی عمومی داشتند، به نفرت مردم خاورمیانه نسبت به سیاست‌های خود در این منطقه و جهان دامن زدند.

۶. دیپلماسی عمومی و سیاست خاورمیانه‌ای باراک اوباما

اوباما یک سال قبل از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری، در مقاله‌ای که در فارین افرز (Foreign Affairs) منتشر شده است می‌نویسد که «حمله به عراق و زندان ابوغریب (Abu Ghraib) باعث شده است که جهان اعتمادش را به اهداف و اصول ما از دست بدهد». وی در ادامه می‌افزاید که برای تجدید رهبری آمریکا در جهان، ابتدا باید جنگ عراق را به پایان رساند و سپس در سطح گسترده‌ای توجه خود را به خاورمیانه متمرکز کرد (Obama, 2007). از این رو، تجارب ناشی از دیپلماسی عمومی در دوران بوش و ناکامی‌های آن به ارائه تحلیل‌ها و راهکارهایی در دوران اوباما برای جبران این ناکامی و شکست‌ها از سوی تحلیل‌گران منجر شد. در همین خصوص در نشستی که در ژانویه ۲۰۰۹ با حضور کارشناسان حوزه دیپلماسی عمومی در فلوریدا برگزار شد، توصیه‌ها و پیشنهادهایی در قالب سند «White Oak» ارائه شد.

اتخاذ یک رویکرد یک‌پارچه و گسترش گفتمان دیپلماسی عمومی امریکا به سایر مناطق و حوزه‌ها با هدف ایجاد تعامل با سایر مخاطبان، ضرورت هماهنگ‌سازی ساختار درونی، استفاده از پرسنل مجرب، افزایش تعداد برنامه‌ها و افزایش بودجه از مهم‌ترین پیشنهادهای این نشست بود. منسجم‌سازی ساختار درونی برنامه‌های حوزه دیپلماسی عمومی کلیدی‌ترین بخش برای ارتقای اعتبار بیرونی حوزه دیپلماسی عمومی بود. در این سند همچنین بر ایجاد تعادل میان فناوری‌های اطلاعاتی جدید با ضرورت استفاده از روابط و تماس‌های فردی با شهروندان سایر کشورها و افزایش نقش شهروندان امریکایی در پیشبرد دیپلماسی عمومی ایالات متحده تأکید شده بود. یکی از کارهای مهم دیگری که در این نشست انجام شد، ارائه تعریف جدیدی از دیپلماسی عمومی بود: «دیپلماسی عمومی صرفاً جنگ ایده‌ها نیست، بلکه تلاش چندجانبه برای ایجاد فهم، اطلاع‌رسانی، تعامل و تأثیرگذاری بر ایستارها و رفتار رهبران و افکار عمومی سایر کشورهاست تا از این طریق آن‌ها به شناختی بهتر از اهداف، سیاست‌ها، و ارزش‌های امریکا دست پیدا کند». در سند White Oak همچنین شاهد چرخش و تغییر نگاه از دیپلماسی عمومی به عنوان قدرت نرم و تبدیل آن به دیپلماسی عمومی به عنوان قدرت هوشمند هستیم (White Oak Document, 2009).

همچنین در سند دیگری با عنوان «شیوه در حال تغییر: مسیری تازه برای روابط ایالات متحده با جهان اسلام» که از سوی رهبران ۳۴ گروه مذهبی از جمله ۱۱ گروه مسلمان امریکایی در سپتامبر ۲۰۰۸ منتشر شد، موضوعاتی در خصوص ترسیم روابط تخریب شده میان ایالات متحده و جهان اسلام مطرح شد، ۴ حوزه اصلی برای ارتقای مناسبات مسلمانان و ایالات متحده پیشنهاد شده است. کاربرد دیپلماسی برای استفاده از تمام متحدان و رقبا برای انجام گفت‌وگو با هدف رفع منازعات کلیدی و حمایت از تلاش‌های صورت‌گرفته به منظور ارتقای سطح حکمرانی و ارتقای مشارکت بخش مدنی در کشورهای مسلمان، کمک به رشد کارآفرینی در کشورهای مسلمان و افزایش سطح احترام و درک متقابل میان شهروندان امریکایی و مسلمانان در سراسر جهان مهم‌ترین راهکارهای این گروه‌ها بود. در بخش ارتقای سطح درک متقابل تأکید فراوانی بر دیپلماسی عمومی برای ایجاد تغییر در اقدامات و سیاست‌ها شده است. همچنین در این گزارش علاوه بر تأکید بر دیپلماسی عمومی، به گسترش برنامه‌های آموزشی، ارتقای دیپلماسی فرهنگی، افزایش پوشش خبری درباره روابط مسلمانان و امریکا و استفاده از جامعه مسلمانان امریکا به عنوان پلی با جهان

اسلام نیز توجه شده است. در این گزارش به رئیس جمهور پیشنهاد شده است که در اولین سخنرانی خود به طور مستقیم به اهداف و نیات امریکا برای بهبود روابط با جهان اسلام تأکید شود (Report of the Leadership Group on U.S-Muslim Engagement, 2008: 17).

شاید در راستای پیشنهاد مذکور بود که اواما در اولین سخنرانی خود در مراسم تحلیف، مستقیماً با جهان اسلام سخن گفت: «به جهان اسلام می‌گوییم، ما به دنبال راهی جدید برای پیشرفت، بر اساس منافع متقابل و احترام دوجانبه هستیم» (Naughton, 2009: 14).

از سویی به نظر می‌رسد، انتخاب باراک اواما در نوامبر ۲۰۰۸ برای مردم منطقه نویدبخش تغییر درک دیپلماسی عمومی ایالات متحده در خاورمیانه به وسیله تعریف شخصیت خود اواما بود. انتخاب باراک اواما بعد از بوش در جهان عرب با ترکیبی از احتیاط و خوش بینی همراه بود. نخست به این دلیل که اواما نخستین رئیس جمهور سیاه‌پوست با ریشه آفریقایی و اندونزیایی تبار است و این امیدواری وجود داشت که سیاست ایالات متحده در عمل نسبت به جهان اسلام و عرب تغییر کند. دوم، فصاحت و بلاغت اواما به‌خصوص بعد از سخنرانی معروف خود در قاهره در ژوئن ۲۰۰۹ مردم سراسر جهان عرب را تحت تأثیر قرار داد (Khatib, 2011). در همین زمینه زمانی که در یک نظرسنجی از مردم برخی کشورهای منطقه پرسیده شد که وقتی باراک اواما به ریاست جمهوری امریکا انتخاب شد، چقدر امیدوار بودید که سیاست ایالات متحده در جهان عرب تغییر کند، غیر از مردم لبنان و امارات متحده عربی اکثر اعراب امیدوار بودند که انتخاب اواما تغییر سیاست‌های امریکا در جهان اسلام و عرب را به دنبال داشته باشد. بنابراین، همان‌گونه که انتظار می‌رفت، اواما پس از به‌قدرت‌رسیدن، درصدد تغییر سیاست‌های امریکا در حوزه دیپلماسی عمومی و ترمیم چهره مخدوش‌شده ایالات متحده در جهان اسلام برآمد. از این‌رو، سطح تعامل با شهروندان جهان اسلام افزایش پیدا کرد و سیاست‌های دولت اواما در این حوزه در مقایسه با دولت بوش موجب اصطحکاک کم‌تر با مسلمانان شد. اواما در هفته اول دوران ریاست جمهوری خود، اولین مصاحبه خود را با یک کانال تلویزیونی عربی انجام داد و دو فرستاده ویژه برای منازعه اعراب - اسرائیل و حوزه افغانستان و پاکستان تعیین کرد.

یکی دیگر از سیاست‌های اواما تأکید مکرر بر گوش‌فرا دادن به نظرهای جهان اسلام است. وی در مصاحبه خود با العربیه (Al-Arabiya) بارها از واژه «گوش‌دادن» و «احترام»

استفاده کرد. واژه گوش دادن تغییری تاریخی در دیپلماسی عمومی ایالات متحده محسوب می‌شود. اصطلاح دیپلماسی عمومی ایالات متحده در این دوره «دست‌های باز» به جای «مشت‌های گره‌کرده» نامیده شده است (Zaharna, 2009 b: 6).

شواهد و مدارک دال بر این دارد که سیاست دیپلماسی عمومی در این دوره به‌رغم شعارهایی مبنی بر تغییر، دچار دگرگونی چندانی نشده و نه‌تنها نتوانسته است نگاه مردم کشورهای خاورمیانه را نسبت به ایالات متحده تغییر دهد، بلکه حاکی از این است که محبوبیت ایالات متحده همچنان در حال افول است. در همین رابطه می‌توان افزود، زمانی که وزیر امور خارجه هیلاری کلینتون (Hillary Clinton) به خاورمیانه سفر کرد، رسانه‌های منطقه‌ای به وی نام «کاندولیزا کلینتون» (Condoleezza Clinton) دادند که تأکیدی بر این نکته است که سیاست‌های دولت جدید در واقع تکرار همان سیاست‌های سابق است (ibid: 7) و با گذشت زمان نظرسنجی‌ها نشان داد که محبوبیت اوپاما در جهان عرب و برای مردم این منطقه که امیدوار به تغییر سیاست امریکا بودند، شروع به کاهش نهاده است (Khatib, 2011).

جدول ۱. میزان محبوبیت ایالات متحده در دوران اوپاما (%)

(The Pew Research Center for People and the Press, 2011)

کشور	اندونزی	لبنان	مصر	فلسطین	اردن	پاکستان	ترکیه
۲۰۰۹	۶۳	۵۵	۲۷	۱۵	۲۵	۱۶	۱۴
۲۰۱۰	۵۹	۵۲	۱۷	-	۲۱	۱۷	۱۷
۲۰۱۱	۵۴	۴۹	۲۰	۱۸	۱۳	۱۱	۱۰

بعد از برآورد این نظرسنجی‌ها به دو نکته پی خواهیم برد؛ نخست این‌که با انتخاب باراک اوپاما و روی کار آمدن دموکرات‌ها دیدگاه مردم منطقه نسبت به محبوبیت ایالات متحده در اکثر کشورهای منطقه در سال ۲۰۰۹ نسبت به سال ۲۰۰۷ به نحو معناداری افزایش پیدا کرده است، اما بلافاصله در سال بعد این محبوبیت دوباره رو به کاهش گذارده است به طوری که در سال ۲۰۱۱ در پایین‌ترین سطح خود قرار گرفته است. دوم این‌که اگرچه اوپاما با روی کار آمدنش و به یمن شخصیت متفاوتش نسبت به رئیس جمهوران قبلی ایالات متحده و همچنین سر دادن شعار تغییر، توانست تأثیر مثبتی بر افکار عمومی مردم منطقه ایجاد کند، اما نتوانست به این تأثیرات مثبت تداوم ببخشد و در بلندمدت نیز دیدگاه مردم منطقه را نسبت به ایالات متحده تغییر دهد. دیپلماسی عمومی در محیط‌های مشکل‌سازی که ممکن است منافع امنیتی ایالات متحده

با ارزش‌های آمریکا اختلاف داشته باشد، به تصمیم‌سازان ایالات متحده اجازه می‌دهد تا ایده‌آل‌های آزادی، دموکراسی، حکومت قانون، مدارا و حقوق بشر را به طور مستقیم بیان کند و این در حالی است که پیوندهای دوجانبه نزدیک و همکاری امنیتی با دولت‌ها را حفظ می‌کنند. اما نگرانی دولت جدید اوباما در مورد وجهه آمریکا در خاورمیانه، درحقیقت نگرانی بی‌دلیلی نیست. وقتی ایالات متحده در خاورمیانه چهره‌ای منفور است، دولت‌ها به خود اجازه همکاری با این کشور را نخواهند داد و به لحاظ سیاسی و تبلیغات داخلی نیز رهبران ترجیح می‌دهند با واشینگتن مخالفت کنند. این در حالی است که به طور هم‌زمان، انتقادهای القاعده از آمریکا در خاورمیانه با استقبال عموم مواجه می‌شود و این موضوع امکان گرایش نیروهای جدید به سازمان القاعده را فراهم می‌آورد. از دیدگاه تحلیل‌گران سیاسی و اندیشمندان امریکایی، این کشور باید به دنبال فرصت‌هایی جهت کم‌رنگ جلوه دادن پیشینه نظامی خود در خاورمیانه باشد. از این نظر، مهم نیست که رهبران امریکا چه می‌گویند، این عوامل خواه ناخواه در افکار عمومی مردم خاورمیانه به عنوان جنبه تهدیدآمیز واشینگتن حک شده است و حاکی از نفوذ منفی امریکاست.

۵. بررسی موردی؛ دیپلماسی عمومی باراک اوباما در قبال بیداری اسلامی در مصر

تحولات مصر و اعتراضات و قیام مردمی در این کشور، ویژگی‌ها و خصوصیات خاصی دارد که توجه به آن‌ها در تبیین تحولات اهمیتی اساسی دارد. پیش‌بینی‌ناپذیری و وقوع ناگهانی این تحولات که پس از اعتراضات تونس آغاز شد، از جمله ویژگی‌هایی است که باعث شد بخش عمده دستگاه‌های اطلاعاتی، به‌خصوص در غرب و آمریکا، با نوعی شکست مواجه شوند. جدیدبودن برخی جریانات اعتراضی و مبتنی‌بودن آن بر انقلاب ارتباطات، از جمله از منظر سازمان‌دهی و رهبری، تأثیرپذیری تحولات از مسائل بعد از ۱۱ سپتامبر و برجستگی روح و خواست جمعی در انقلاب مصر از ویژگی‌های دیگر این تحولات بود. تأثیرگذاری تحولات مصر بر نظم منطقه‌ای سنتی و رؤیت مظاهری از آغاز مرحله جدیدی از نظم سیاسی منطقه‌ای نیز نکته مهم دیگری در دستگاه دیپلماسی عمومی ایالات متحده بوده است (Purushothaman, 2011: 20).

قبل از بیان شیوه‌های ایالات متحده در مهار و کنترل بحران سیاست خارجی‌اش در قبال مصر ذکر عواملی که به اهمیت این بحران برای دستگاه دیپلماسی عمومی آمریکا منجر شده است، ضروری به نظر می‌رسد.

اولین عامل، تغییر توازن استراتژیک و ترتیبات امنیتی منطقه است. تا قبل از حوادث اخیر، مصر در نقش هم‌پیمان بزرگ و کلیدی امریکا در منطقه خاورمیانه و شمال افریقا محسوب می‌شد و حضور قاهره در محور تل‌آویو و واشنگتن، توازن استراتژیک را در منطقه به نفع امریکا حفظ می‌کرد؛ اما با وقوع انقلاب در مصر، امریکا با نگرانی از موضوع تغییر ترتیبات امنیتی و توازن استراتژیک در خاورمیانه گزینه‌های احتمالی را بررسی کرد. از آنجایی که همواره از مصر در نقش بازیگر ژئوپلتیک محور یاد شده است و تغییر در نظام سیاسی این کشور به مثابه کلید تغییر در توازن استراتژیک و ترتیبات امنیتی منطقه محسوب می‌شود؛ لذا با خروج مصر از محور غرب، موازنه استراتژیک به نفع ایران و جریان مقاومت در منطقه تغییر پیدا خواهد کرد (ibid).

دومین عامل، امکان تأثیرپذیری سایر کشورهای عرب هم‌پیمان با ایالات متحده (عربستان و اردن) از تحولات مصر و در نتیجه تهدید منافع امریکاست. این موضوع با توجه به وقوع اعتراضات در دو کشور مذکور در پی حوادث مصر قابل تأمل است (Sharp, 2010: 5).

سومین عامل، امکان بالای رشد اسلام‌گرایی در منطقه است. درحقیقت نگرانی اصلی امریکا تکوین و تشدید جریان هویت‌گرایی و اصول‌گرایی است که در ضمن مخالفت با اقتدارگرایی حاکمان خودکامه منطقه با سلطه و سیاست غرب و امریکا نیز مخالف است. اهمیت این موضوع، با توجه به جایگاه معنوی مصر در میان کشورهای عرب‌زبان، زمانی آشکار می‌شود که اگر چنین اتفاقی در این کشور به وقوع بپیوندد، امکان تسری آن به سایر کشورهای عربی، که در گذشته در جریان طرح موضوع ناسیونالیسم عربی ناصر و جنگ و صلح با رژیم صهیونیستی همواره از مصر الگوبرداری کردند، نیز دور از ذهن نخواهد بود (Purushothaman: 2011).

چهارمین عامل، قرارگرفتن رژیم صهیونیستی، مهم‌ترین شریک استراتژیک امریکا در منطقه، در وضعیت بحرانی است. بر اساس گزارش استراتژیک اسرائیل در سال ۲۰۱۰، از کشور مصر به مثابه تنها تکیه‌گاه استراتژیک تل‌آویو در منطقه، و از حسنی مبارک به‌عنوان مهم‌ترین هم‌پیمان منطقه‌ای یاد شده بود. این در حالی است که مصر با امضای پیمان کمپ‌دیوید در پذیرش اسرائیل و تلاش برای تسری این رویه به سایر کشورها پیش‌گام بود. لذا با خروج مصر از جبهه سازش، امنیت و سیاست‌های اسرائیل در منطقه تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد (Sharp, 2010: 5).

رویکرد امریکا در ارتباط با تحولات منطقه‌ای بر اساس جلوه‌هایی از مدیریت بحران شکل گرفته است. یعنی این که امریکا در شرایط غافل‌گیرکننده سیاسی و منطقه‌ای واقع شده است و برای عبور از چنین شرایطی از الگوی مدیریت بحران استفاده کرده است. بر این اساس ایالات متحده سیاست خارجی خود در قبال این تحولات را بر چند محور قرار داده است که عبارت‌اند از:

۱. حمایت از شکل‌گیری دولت‌های سکولار و لیبرال؛

۲. جلوگیری از الگوی انقلاب اسلامی ایران؛

۳. حفظ امنیت رژیم صهیونیستی.

در این زمینه نکته درخور تأمل در رفتار امریکا رفتار مدیریت‌محور است. به این مفهوم که امریکا سعی کرده است مسائلی جاری را در راستای منافع خود مدیریت کند. مدیریت در این جا به مفهوم کلان آن مد نظر است، و به این معنی که امریکا بخواهد مسائل در منطقه را حل کند نیست، زیرا امریکا اساساً نمی‌تواند برخی مسائل را در خاورمیانه حل کند. به این دلیل که ایالات متحده در این منطقه با محدودیت‌های زیادی مواجه است. اما به هر حال، این کشور در طی حوادث، در جهت مدیریت مسائل و تحولات حرکت کرده است. نکته دیگر، لزوم تطبیق‌دادن مدیریت ایالات متحده در مسائل گوناگون با یک‌دیگر جهت شناسایی رویکرد این کشور در قبال تحولات است. از این لحاظ رویکرد امریکا در لیبی، با رویکردش در تونس و مصر؛ و همچنین رویکرد این کشور در موضوع بحرین و یمن با رویکردش در مورد سوریه، هیچ‌کدام در الگوی واحدی قرار نمی‌گیرد (۱۳۹۰/۴/۸): <http://irdiplomacy.ir>. تغییرات انقلابی در سراسر خاورمیانه و شمال آفریقا چالش‌هایی جدی را برای دولت اوپاما ایجاد کرده‌اند. در حالی که در ژوئن سال ۲۰۰۹ اوپاما در قاهره از روابط آغازین و نوین در روابط امریکایی با جهان اسلام سخن گفت، اکنون دولت امریکا در حال رسیدگی به بحران مصر است و هم‌زمان به بهبود دکترین سیاست خارجی‌اش برای رسیدگی به بحران‌های آینده می‌اندیشد.

به نظر می‌رسد اساس تصمیم‌گیری‌های ایالات متحده در مدیریت بحران مصر تأمین منافع و اشاعه ارزش‌های امریکایی بوده است. می‌توان فرایند تأمین منافع را در چهارچوب تئوری رئالیستی و اشاعه ارزش‌های امریکایی را در مقوله تئوری لیبرالیستی قرار داد. طبق این نظر، منافع ایالات متحده در تحولات مصر، ابتدا حفظ مبارک در راستای حفظ ثبات و امنیت دومین شریک استراتژیک و مهم خود در منطقه خاورمیانه بود. لذا شاهد حمایت از

مبارک در راستای تأمین منافع امریکاییم. اما پس از این که بدنه ارتش مصر از دستورات مبارک در خصوص سرکوب بیش تر معترضان سرپیچی کرد و این امر بر سیاستمداران کاخ سفید مسلم شد که مبارک ماندنی نیست، با تأکید بر حفظ ارزش ها، البته در راستای حفظ منافع، از گزینه رفتن مبارک حمایت شد.

در این روند پتانسیل امریکا در متعادل کردن نگاه رئال و لیبرال کاملاً مشخص است؛ لذا ایالات متحده در مرحله اول، به دلیل تهدید موقعیت اسرائیل و امکان به قدرت رسیدن اسلام گراها و تهدید منافع، از عینک رئالیستی به بحران نگاه می کرد؛ اما در گام بعدی با تأکید بر این که واشنگتن همواره حامی ارزش های امریکایی نظیر دموکراسی و آزادی و خواسته های مردمی است در قالب رویکرد لیبرالیستی به گزینه رفتن مبارک رضایت داد (<http://irdiplomacy.ir>: ۱۳۹۰/۴/۸).

از این پس، سیاست ایالات متحده در قبال تحولات مصر نه حمایت از اقتدارگرایی و مشخصاً نه حمایت از اسلام گرایی، بلکه راه سومی مبتنی بر تقویت نیروهای لیبرال دموکراتیک در این کشور است (Mustafa, 2006: 1). در همین راستا باراک اوباما طی سخنرانی اش در مصر اظهار کرد که او عقیده دارد که همه مردم باید توانایی این را داشته باشند که آنچه در ذهن دارند را بر زبان بیاورند و این که بگویند چگونه می خواهند اداره شوند (Byman, 2011: 126). اما آنچه مسلم به نظر می رسد، این نکته است که امریکا از دولت لیبرال و سکولار در مقابل دولت ایدئولوژیک حمایت می کند.

با این که حفظ امنیت رژیم صهیونیستی در منطقه بی ثبات خاورمیانه موضوعی غیر قابل اغماض در سیاست خارجی امریکاست، این کشور در تلاش است که جامعه مصر را به سوی فضای باز سیاسی سوق دهد. اما چنین راهبردی در طولانی مدت نقض غرض خواهد شد؛ زیرا ضدیت با ماهیت اسرائیل بیش از آن که ریشه در ساختار حکومتی مصر داشته باشد ریشه در جامعه مصر دارد. هدایت جامعه مصر به سوی آزادی بیش تر، شرایط را برای رشد و نمو گروه های مختلف سیاسی از جمله گروه های اسلامی مانند اخوان المسلمین فراهم خواهد آورد. زیرا این پارادایم «مبارکیسم» بود که طی نزدیک به سه دهه این منظور امریکا یعنی حفظ امنیت رژیم صهیونیستی را برآورده ساخته بود (Elliott, 2011: 2).

دستگاه دیپلماسی امریکا در حال حاضر نیز برنامه هایی را از نوع مشاوره و آموزش برای دموکراتیک شدن دولت های عرب به خصوص در مصر ارائه داده است، که نشان دهنده اهمیت این کشورها در سیاست خارجی این کشور است. بسیاری از منتقدان

محافظه‌کار سیاست‌های فعلی آمریکا این تعهدات را کم می‌دانند و درباره کاهش نسبی نفوذ آمریکا در منطقه ابراز نگرانی می‌کنند. برخی دیگر تأیید می‌کنند که کمک‌های مالی برای دموکراسی تا حد زیادی بی‌تأثیر شده است و کمک‌های ایالات متحده باید به دنبال بهبود زندگی مردم باشد.

در پایان این‌که از این نکته نیز نباید غافل شد که با شکل‌گیری خیزش‌های مردمی در جهان اسلام و عرب قدرت سخت آمریکا به چالش کشیده شده است. برای مثال بسیاری از روایات الهام‌بخش از بیداری اسلامی از طریق فیس‌بوک و تویتر در این ناحیه به بیرون انتقال می‌یابد. بنابراین تحولات انقلابی کشورهای منطقه هم نیازها و امکانات قدرت نرم را برای آمریکا مطرح کرده است و هم شرایطی را ایجاد کرده است که ایالات متحده باید نسبت به آن واکنش نشان دهد.

۷. نتیجه‌گیری

بررسی تاریخی اسناد خاورمیانه ثابت می‌کند که تلاش‌های دیپلماسی عمومی در خاورمیانه در زمینه شکل‌دهی و تأثیرگذاری است. در این صحنه، جریان ارتباط تقریباً همیشه به عنوان جریان یک‌طرفه استراتژی‌های اقلیتی از طرف ایالات متحده به خاورمیانه است. از آنجایی که ایالات متحده فرستنده پیام‌هاست، هدف نهایی ایجاد تغییرات در نگرش‌ها و ادراکات و رفتارهای گیرندگان سنتی (مخاطبان خاورمیانه) از طریق استفاده از کانال‌های یک‌طرفه رسانه‌های جمعی شده است. از این‌رو، اجرای سیاست دیپلماسی عمومی در منطقه خاورمیانه به عنوان یکی از مهم‌ترین بخش‌های سیاست خارجی آمریکا چه در دوره حضور جمهوری خواهان و چه در دوره حضور دموکرات‌ها در کاخ سفید در دستور کار مقامات این کشور قرار داشته است.

دولت بوش اعتقاد چندانی به قدرت نرم و کاربرد دیپلماسی عمومی نداشت؛ اگر چه از سر اجبار و ضرورت فعالیت‌های خود را در زمینه سیاست دیپلماسی عمومی از همان فردای ۱۱ سپتامبر آغاز کرد، اما مطابق با منطق جمهوری خواهان، دیپلماسی عمومی را نه معرفی ارزش‌ها بر پایه تعامل بلکه جنگ ایده‌ها تعریف کرد. از این‌رو، هدف از تأسیس شبکه‌های ماهواره‌ای و رادیویی و انتشار روزنامه‌ها و نشریات مختلف نه تعامل بر پایه احترام متقابل، بلکه بیش‌تر جنگ رسانه‌ای بود. این سیاست نه تنها به کاهش بیش‌تر محبوبیت آمریکا در منطقه خاورمیانه منجر شد، بلکه باعث انزجار افکار عمومی داخلی

ایالات متحده از سیاست‌های جنگ‌طلبانه بوش شد. در مقابل، اواما با زیرسؤال‌بردن سیاست‌های جنگ‌طلبانه بوش از آن پلی ساخت تا افکار عمومی امریکا و جهان را به سوی خود جذب کند. اعتقاد دولت اواما و دموکرات‌ها به کاربرد دیپلماسی و قدرت نرم نه بر مبنای جنگ ایده‌ها، بلکه در چهارچوب چندجانبه‌گرایی و تلاش برای تعامل و تأثیرگذاری بر افکار عمومی مسلمانان، آن را از سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه بوش متمایز ساخت.

اواما که نخستین رئیس‌جمهور سیاه‌پوست تاریخ امریکاست، با اتخاذ رویکرد برقراری ارتباط مستقیم با مسلمانان و تکیه بر سیاست‌هایی همانند «گوش‌فرا دادن و احترام‌گذاشتن» تا حدودی موفق به تأثیرگذاری بر افکار عمومی مردم منطقه شد؛ اگرچه پرداختن به قضاوت درباره سیاست دیپلماسی عمومی اواما کمی زود به نظر می‌رسد، اما روند نظرسنجی‌هایی که توسط مؤسسات افکارسنجی معتبر در چند سال گذشته انجام شده نشان داده است که اواما نیز نتوانسته به این تأثیر مثبت خود تداوم بخشد. باراک اواما در قبال بیداری اسلامی در خاورمیانه موضع دوگانه‌ای را در چهارچوب مدیریت بحران مشخص کرد. ترویج دموکراسی به عنوان شعار اصلی سیاست خارجی امریکا، سیاست سنتی برقراری روابط خاص با اسرائیل، و حفظ حکومت‌های محافظه‌کار و اقتدارگرای عرب متحد در منطقه خاورمیانه پارادوکس سیاست خارجی امریکا را به نمایش می‌گذارد. به دیگر سخن، سیاست‌مداران کاخ سفید برای حفظ منافعشان در مرحله نخست با حمایت از مبارک، و سپس با متمایل شدن به موج مردمی و تشویق و فشار بر مبارک برای ترک قدرت در چهارچوب حفظ ارزش‌ها، مهر تأییدی بر سیاست‌های دوگانه دستگاه دیپلماسی‌شان زدند. رویکرد امریکا به تحولات اخیر مصر، با توجه به پیش‌بینی‌ناپذیر بودن و سایر ویژگی‌های آن و برخی مؤلفه‌های سیاست خارجی و مؤلفه‌های سیاست داخلی این کشور، رویکردی نامنسجم و توأم با ابهام و سردرگمی بوده است. مشکل هویت در سیاست خارجی امریکا در جهت تعریف اهداف، منافع، و تهدیدات امنیت ملی و اختلاف نظر دولت امریکا با مقامات اسرائیل، به عنوان اصلی‌ترین متحد این کشور در خاورمیانه، اختلاف دیدگاه در موارد مهمی مانند مشارکت اخوان‌المسلمین در ساختار جدید قدرت مصر و حتی کلیت دموکراسی‌سازی در خاورمیانه، از مهم‌ترین موضوعات و مسائلی است که باعث عدم انسجام و سردرگمی در سیاست خارجی امریکا در قبال تحولات مصر شده است.

به هر جهت وقوع پدیده بیداری اسلامی در منطقه موجب شد تا بسیاری از رهبران

کشورهای هم‌پیمان آمریکا که طی چند دهه گذشته همواره خود را ملزم به تبعیت از سیاست‌های آمریکا می‌دانستند، از صحنه قدرت کنار و حذف شوند. در مقابل، شاهد افزایش و اوج‌گیری نقش مردم و ملت‌ها در تعیین سرنوشت خودشان هستیم. بنابراین در حالی که آمریکا باید در فرایند انتقال قدرت داخل کشورهای تحت تأثیر بیداری اسلامی جایگاه مشروعی برای خود تعریف کند و در این خصوص به‌شدت نیازمند بهره‌گیری از شیوه‌های دیپلماسی عمومی است، رویکردهای تندروانه صهیونیستی - نومحافظه‌کاری به دلیل نگرانی از چگونگی تعامل آمریکا با جهان اسلام بسیار شدت گرفته است و قطعاً به دنبال اخلال در این تعامل هستند.

ناگفته نماند که آمریکا هنوز از سوی ملت‌های منطقه متهم به حمایت از فرایندهای غیر دموکراتیک است؛ چراکه به نظر می‌رسد پدیده بیداری اسلامی که در ذات خود ماهیت ضد استکباری و ضد صهیونیستی دارد، بیش از هر زمان موجب تقویت چهره محور مقاومت شده است. بنابراین آمریکا برای جلوگیری از افزایش قدرت مقاومت سعی می‌کند تا مجدداً به سیاست‌های اشتباه گذشته خود مانند حمایت از جریان‌های القاعده و سلفی در منطقه بپردازد که آمریکا در گذشته در این زمینه تجربه‌های تلخی دارد. از طرف دیگر، کشورهای شکننده‌ای مانند عربستان و قطر که به‌شدت نگران آینده خودند، خواستار حفظ جایگاه راهبردی برای آمریکا در منطقه‌اند.

چالش دیگری که آمریکا با آن مواجه است، چگونگی مدیریت و کنترل سیاست‌های جنگ‌طلبانه صهیونیست‌هاست که به شکل جنون‌آمیزی سعی می‌کند راهبرد خاورمیانه‌ای آمریکا را درگیر جنگی ناخواسته کند. به عبارت دیگر، در حالی که آمریکا خسته از دو جنگ اشتباه افغانستان و عراق به‌شدت نیازمند سامان‌دهی مجدد ابزارها و شیوه‌های قدرت نرم در منطقه است، رژیم صهیونیستی تلاش می‌کند اولویت‌های امنیتی خود را بر منافع راهبردی آمریکا تحمیل کند. بنابراین برای نتیجه‌گیری باید گفت به نظر می‌رسد ۳ مؤلفه ژئوپلیتیکی امنیت رژیم صهیونیستی، نفت، و اسلام که به شکل سنتی در راهبرد خاورمیانه‌ای آمریکا تأثیرگذار بوده‌اند، در میزان نقش و ارزش آن‌ها جابه‌جایی‌های اساسی ایجاد شده است و از طرف دیگر، مؤلفه «اراده ملت‌های منطقه» توانسته است تا حدود زیادی ارزش خود را بر ۳ مؤلفه مزبور تحمیل کند. این امر بدین معنی است که آمریکا بدون توجه به مسئله بهبود دیپلماسی عمومی خود قادر نخواهد بود اهداف راهبردی سیاست خارجی خود را محقق سازد.

- Naam, Ramez (2011). 'Egypt: Lessons for US Foreign Policy', Available at: <<http://ieet.org/index.php/IEET/more/4548>>.
- Nakamura, Kennon H. and Matthew C. Weed (2009). 'U.S Public Diplomacy: Background and Current Issue', Congressional Research Service, Available at: <<http://www.fas.org/sgp/crs/row/R40989.pdf>>.
- Naughton, Phillipe (2009). 'Inauguration Speech Barack Obama Calls for Return to Old Truths', Available at: <<http://www.timesonline.co.uk/>>, (Accessed by 3 may 2011).
- Nye, Joseph s. (2004). *Bound to Lead: the Changing of Power Basic Books*, United States: Basic Books.
- Purushothaman, Uma (2011). 'USA and Revolutions in the Arab World', Available at: <www.asiknews.wordpress.com/.../usa-and-revolutions-in-the-arab-world/>.
- 'The Pew Research Center for People and the Press' (2011). 'Obama's Challenge in the Muslim World Arab Spring Fails to Improve U.S. Image', Available at: <<http://pewglobal.org>> (Accessed by 10 Agu 2011).
- Sharp, Jeremy M. (2010). 'U.S. State Department, Bureau of Democracy, Human Rights, and Labor', Report on International Religious Freedom, Near East and North Africa, Egypt, USIA, Available at: <<http://www.publicdiplomacy.wikia.com/wiki/USIA>> (Accessed by 26 July 2011).
- 'White Oak Document; Available' (2009). Available at: <<http://www.mountainrunner.us/files/whiteoak>> (Accessed by 17 June 2011).
- Zaharna, R. S. (2003). 'The Unintended Consequences of Crisis Public Diplomacy: American Public Diplomacy in the Arab World', *Policy Brief*, Vol. 8, No. 2.
- Zaharna, R.S. (2009 a). 'Obama, U.S. Public Diplomacy and the Islamic World', *World Politics Review*.
- Zaharna, R.S. (2009 b). 'Public Diplomacy Through the Looking Glass: Obama U.S. Public Diplomacy and Islamic World', Symposium on Old and New Media, and the Changing Faces of Islam, Sponsored by Religion, Media and International Studies Project, Syracuse University.